

گفت و شنودی در باره زبان و ادبیات فارسی

یک هفته در میان روز های شنبه نوبت نیم چه خانه تکالیف ماست . این روزها ناچار ناهار را بیرون خانه می خورم . دیروز که شنبه بود به فکر افتادم ناهار را به خانه دوستم « جوان » بروم . انگشت را روی زنگ گذاشتم با فاصله کمی در باز شد . لای در « بادپا » پرس هشت ساله وبا هوش و خوش چهره « جوان » نمایان گشت .

— سلام ، بادپا .
— سلام ، آقای دژکام .
به فرمائید تو .

دو کالی توی راهرو راه افتادیم .
— بابا چکار می کنه ؟
— مهمان داره .
— مهمان ؟
— بله . آقای « ماهان » ناهار منزل ماست .
— آوه ، چه خوب شد که ماهان اینجاست .
از توی حیاط صدائی بلند شد .

— بادپا ! کیه ... ؟
— آقای دژکام .
این صدای « جوان » بود .
نزدیک شد و خیلی گرم خوش آمد گفت . باهم به اتاق پذیرائی رفتیم . « ماهان » نشسته بود و به مجله ای نگاه میکرد . تا مرا دید از جایش بلند شد و یکدیگر را در آغوش کشیدیم .
سالهاست من « ماهان » و « جوان » را می شناسم . هر دو

تحصیل کرده و اجتماعی و خوش برخورد و صاحب زن و بچه هستند . هر دو به ادبیات علاقمند و بخصوص « ماهان » که علوم انسانی را برای هر فرد تحصیل کرده از زبان شب واجب تر میلاند .
اومی گوید هر فرد تحصیل کرده باید یک رشته تخصصی داشته باشد . برای حرفه و برای خدمت در آخر برای نان خوردن . مثل پزشکی و داروسازی و معمار و مهندس برق و ساختمان و نجار و بنا و نقاش و ...
اما این گروه عظیم موقعی می توانند انسان باشند که به علوم انسانی

مانند ادبیات و فلسفه و روانشناسی و اقتصاد و هنر هم آشنا باشند . در غیر این صورت بیچک و مهره ای خواهند بود در دست کارفرما و یا قدرتمند که آنها را به هر مانی و مسل می کند و به کار وامی دارد .
قدری که از ورود من گذشت « جوان » گفت ، ساعت یک بعد از ظهر است ناهار می خورید یا نه ؟
گفتم : میمان مطیع صاحب خانه است .

بنیادای جوان بلند شد :
— بیچک جان . ماهان و دژکام ناهار میخوان .
بیچک همسر « جوان » است . زنی مهربان و بی ادعا و تمام وقتش صرف کارهای خانه و همسر و فرزندانش میشود . تا فهمید که من مهمان آنها هستم پیش آمد و احوال پرسى کرد و با خنده گفت : نمی گذارم زیاد گرسنه

بمانید تا نیم ساعت دیگر ناهار حاضر میشود .
نیم ساعت بعد ناهار خوش مزه و بدون تشریفات « بیچک » خانم را خوردیم و به اتاق پذیرائی رفتیم . « ماهان » که از فرصتی برای گریزدن استفاده می کند رو به من کرد و گفت : پسین روزها دوباره به سراغ فردوسی رفته اند و پرونده ای را گشوده اند . گفتم : پرونده فردوسی در تمام مدت هزار سال گذشته گشوده بوده و بعد هم برای همیشه گشوده باقی خواهد ماند .

گفت : درست است برای اینکه شاهنامه فردوسی در تاریخ ادبیات ایران همانند اودا و در تاریخ ادبیات جهان هم از همتهایش برتر است .
جوان گفت : در گذشته شاهنامه های دیگری هم داشتیم .
گفتم : تقلید کرده اند و به همین جهت فراموش شده اند .
ماهان پرسید : راستی فردوسی برای سرودن شصت هزار بیت شاهنامه چند هزار واژه بکار برده است ؟

جواب دادم : نه هزار واژه که فقط ۹۰۰۰۰ تاى آن عربی میباشد .
گفت : چرا اینقدر کم ؟
گفتم : به دو علت . اول این که چون فردوسی به ساختن بزرگترین حماسه ادبی تاریخ ایران مشغول بود و می بایست از این حماسه ملت ایران و زبان فارسی بیخیزند ،

ناچار کوشش کرد تا حدامکان از واژه های فارسی استفاده کند . وگرنه در زمان فردوسی زبان فارسی بیش از ۹ هزار واژه در اختیار داشت . البته واژه های فارسی خالص موجود در آن زمان همین هائی است که فردوسی بکار گرفته است .
دوم محدودیت جغرافیائی زبان فارسی در زمان فردوسی و عقب ماندگی نظام اقتصادی آن زمان که فتو دالی بود و هم چنین عدم گسترش زبان عربی در قرن چهارم هجری باعث شدند که زبان فارسی از حیث واژه محدود باشد .

در زبان های بزرگ اروپائی هم چنین وضعی مشاهده شده است . مثلا زبان انگلیسی در ۴۵۰ سال قبل که شکسپیر به خلق آثار فنانا پذیر خود مشغول بود فقط ۲۵۰ هزار واژه داشت در حالی که امروزه بیش از ۴۵۰ هزار واژه در اختیار دارد . با توجه به اینکه نیمی از این ۴۵۰ هزار واژه به خصوص در قسمت علوم و فلسفه عاریتی میباشد تعجب خواهید کرد که اگر بگویم حتی نام بریتانیا هم انگلیسی نیست . موقعی که رومی ها جزیره بریتانیا را اشغال کردند متوجه شدند که مردم بومی آن همگی خال کوبی شده اند . چون رومی ها خال کوبی را بریتاناکوس تلفظ میکردند به این جهت نام بریتانیا روی آن جزیره گذاشته شد .
ماهان پرسید : پس زبان

فارسی در حال حاضر چند هزار واژه دارد ؟

در جواب گفتم : دوازده نامه نفیسی که کاملترین واژهنامه زبان فارسی قبل از دکتر معین است ۵۸۸۷۹ واژه فارسی و ۹۹۵۵۲ واژه عربی و ترکی و مغولی ثبت گردیده که رویم رفته ۱۵۸۴۳۱ واژه میشود . در لغتنامه دکتر معین ۳۰۰ هزار واژه رایج در زبان فارسی نقلی گردآوری شده است . جوان گفتم : چرا زبان عربی نسبت به زبان فارسی قابلیت و وسعت بیشتری دارد ؟

گفتم : خلاف به عرضتان رسانیده‌اند . اول باید بگویم که زبان فارسی از نظر قابلیت زبستی و توسعه و تکثیر و ترکیب و رشد یکی از ۲ یا ۴ زبان مهم فعلی جهانست . یعنی در ردیف زبان‌های فرانسه و انگلیسی و روسی . اگر بلاهائی که در دو هزار سال گذشته بر اثر تهاجم اقوام بیگانه بر سرزبان فارسی و مادوان آن چون پهلوی و دری آمده بر سرعربک از زبان‌های نامبرده می‌آمد دیگر اثری از آن زبان باقی نمی‌ماند . قابلیت زبستی زبان فارسی همین قدر پس که توانسته است دهها زبان ونیم‌زبان ولهجه متداول در اقوام ایرانی را در خود فروبرد و سراسر آسیا و قسمتی از اروپا را دربرگیرد .

یکی از قابلیت‌های بزرگ‌زبان فارسی برخوردار از پسوند و پیشوند است . مثلا با پیشوند دانش و یا پسوندگاه میتوان دهها واژه ساخت بدون اینکه در معردهای آن قلب بکار رفته باشد .

زبان‌های اروپائی هم چنین قابلیت دارند . مثلا با پیشوند Tele به معنای دورواژه‌هائی مانند تله‌باتی - تله‌اسکی - تله‌سیژ - تله‌نایپ و امثال آن ساخته‌اند . هم‌چنین با واژه Poly که یونانی و به‌معنای تکثیر میباشد پلی‌تکنیک - پلی‌کپی و واژه‌های دیگر ترکیب کرده‌اند .

اما درباره زبان عربی باید اضافه کنم که به‌هنگام ظهور پیامبر اسلام، عربی یک زبان محدود و کم‌واژه‌ای بود . البته غیر از این هم نمی‌توانست باشد . زیرا در یک رژیم اقتصاد بسته و بسته‌داری زبان آن نمی‌تواند یک زبان پرشاخ

و برگ باشد .

فقط از برکت اسلام بود که زبان عربی توانست یا نوآمیختن با زبان‌های زلده آتروز مانند یونانی و رومی و فارسی و بحری و سوربانی به سطح امروزی برسد . در زبان عربی عرواژه علمی و فلسفی را که به شکافید می‌بینید یونانی و واژه‌های اداری و مالی فارسی و بقیه هم عبری و سوربانی می‌باشد . از این گذشته لغت‌سازی در زبان عربی اغلب با قلب و تحریفی از لغات فارسی صورت گرفته است . مثلا واژه‌های فارسی ساده و زیبای شاهراه و نمونه و اندازه‌ها به‌شماره و انمودج و هندسه مقلوب کرده‌اند . راه آسان برای شناختن

واژه‌های مقلوب فارسی اینست که صدها لغت رایج در زبان فارسی را که به‌نظر عربی می‌آید برداریم و به‌جای یکی دو حرف عربی آن یکی از چهار حرف فارسی پ - ج - ز و ک را بنشانیم و آن وقت با کمال تعجب خواهیم دید که واژه عربی شده فارسی خودمانی است . مانند جاد که معرب کلمه اوستایی به‌معنای خواندن است که از آن تجوید را ساخته‌اند . همین بلا را بر سر زبان‌های دیگر هم آورده‌اند که برای نمونه میتوان واژه موسیقی را مثال زد که عربی شده موزیک یونانی میباشد .

ماهان گفتم : پس به این ترتیب شاهنامه شصت هزار بیتی فردوسی فقط با ۹ هزار واژه تنظیم شده است ؟
گفتم : شاهکار فردوسی در همین‌جاست که توانسته با ۹ هزار واژه شصت هزار بیت از بهترین شعرهای انسانی جهان را بسازد . در حالیکه همانطور که بالا گفتم شکسپیر به‌هنگام تنظیم نمایشنامه هایش ۲۵۰ هزار لغت در اختیار داشت .

فردوسی با شاهنامه خود نه‌تنها زبان فارسی را زنده کرد بلکه ملیت ایرانی را که بر اثر تهاجم عرب‌ها لطمه دیده بود التیام بخشید و کمک کرد تا بباخیزد و به‌سیر طبیعی خود ادامه دهد .

از این‌ها گذشته فردوسی‌نخستین فرزند روشنفکر ملت ایرانست که بانگ لغت‌های فارسی را با ۹ هزار واژه سرمایه اولیه در هزار و اندی

سال قبل بنیاد نهاد و به‌رابان به ملت ایران بخشید . از آن پس تمام شاعران و نویسندگان ایران از مشترکان و بهره‌گیران این بانگ بوده‌اند .

ماهان پرسید : آیا برای شاعران و نویسندگان هزار ساله ایران در جهت تقویت بانگ واژه فردوسی هیچ حقی قابل نیستی ؟ پاسخ دادم : بعد از فردوسی صدها نویسنده و شاعر در ایران زیسته‌اند که کل‌های سرسید آنان نظامی و مولوی و حافظ و سعدی هستند .

اما همه این‌ها از بانگ‌واژه فردوسی بهره گرفته‌اند . منتها چون مشترکان با استعداد وطن پرست و حق شناس بودند چیزی هم به سرمایه بانگ افزوده‌اند . یکی از این شاعران نام آور که پدر شعرهای بزمی ایرانست و خدمت‌شایسته‌ای به ادبیات فارسی کرده نظامی گنجوی میباشد . او با همه خودبترین شعرهای بزمی را خلق کرده و در حقیقت میتوان گفت که شعرهای بزمی فردوسی با شعرهای بزمی نظامی دو خواهری هستند که نوزادانی چون آثار مولوی و سعدی و حافظ داشته‌اند . البته باید قبول کرد که حیرت‌انگیزی از شاهنامه فردوسی است . بویژه خسرو شیرین و هفت‌بیکر که فرزندان به‌حق شاهنامه هستند .

جوان گفتم : شما در ابتدای گفت و شنود صحبت از فردوسی کردید و در ادبیات ایران کودکی را منظور داشتید چیست ؟

گفتم : تمام تاریخ دو هزار و پانصد سال ایران تا هنگام انقلاب مشروطیت توأم با سیستم اقتصاد فئودالی بود . به‌همین جهت ادبیات هزارساله اخیر ما که بیشتر در دسترس همگانست تقریبا یک ادبیات فئودالی است . البته از لایلای برگهای اوستا صدای سم کوبیدن و شیشه کشیدن اسبان شنیده میشود که خود نشان دهنده وجود یک رژیم اقتصاد گله‌داری و اسب پرورائی در زمان تدوین اوستاست .

اما به هر حال ادبیات ما ساخته و پرداخته یک دوره طولانی اقتصاد فئودالی میباشد . در میان این همه آثار نثر و نظم فارسی قابوس‌نامه را میتوان یک

نمونه کامل ادبیات فئودالی ایران دانست . خود شاهنامه هم چون از تاریخ گذشته ایران صحبت میکند از مردانی سخن به‌میان می‌آورد که همگی از فئودال اشراف زمان خود بودند و یا در خدمت فئودال اشراف قرار داشتند و بنابراین خواهی - نخواهی شاهنامه یک دایره‌المعارف واژه های فئودال اشرافی هم هست .

ماهان گفتم : اثر انقلاب مشروطیت در ادبیات ایران فوق‌العاده است .

گفتم : همینطور است که می‌فرمائید . لیه تیز انقلاب متوجه فئودال‌ها و اشراف مستبد ایران بود که هر حرکتی را از جانب مردم سرکوب میکردند . انقلاب مشروطیت ناچار بود به توده‌های مردم متوسل شود و آنها را به سوی خود جلب کند . به‌همین جهت در صدد برآمد تا زبان توده‌ها را فراگیرد و به‌کار ببرد . اگر به‌روزنامه های زمان مشروطیت به خصوص به هنگام شورش علیه محمده علی میرزا نگاه شود دیده میشود که پر از واژه های مردم‌پسند است . شعرها و نوشته‌ها طوریت که خواندنش برای همگان امکان دارد . از برکت انقلاب مشروطیت است که در مدت شصت سال بشراز یکصد هزار واژه به‌سرمایه بانگ واژه فردوسی افزوده شده است . از برکت انقلاب مشروطیت است که ادبیات فارسی در رشته نثر و نظم و داستان و نمایشنامه پیشرفت چشم‌گیری کرده است .

جوان گفتم : اگر در هزار سال گذشته هم به‌اندازه این شصت سال از جهت واژه سازی رشد داشتیم حداقل می‌بایست حالا پانصد تا شصت هزار لغت داشته باشیم .

گفتم : کاملا درست است . متاسفانه ما هزار سال در جاذده‌ایم و با یک سیستم اقتصاد عقب‌مانده ساخته‌ایم و در هیچ یک از شئون اجتماعی و اقتصادی و ادبی خود نوسازی نکرده‌ایم . برای نوسازی حرکت و جنبش لازم است . سیستم اقتصادی صنعتی میخواهد که در هزار سال گذشته فاقد آن بوده‌ایم . در آستانه انقلاب مشروطیت ما وارث یک کشور مخروبه‌ومی‌کردیم و جمعیت کور و کچل و تراخمی و



بیسواد بوده‌ایم، تنها چیزی که ملیت ما را تا آن‌زمان نگذاشت از پا بيفتند همین شعرهای حماسی و غیرت پرور فردوسی بود که در قهوه‌خانه‌ها خوانده میشد و نمی‌گذاشت بدن‌های سرد و بی‌حال از رمق بازمانند.

ماهان قدری جابجا شد و یکی به‌سببگار زد و گفت: شما برای تمام رشته‌های ادبی و هنری ایران از زمان مشروطیت به بعد پیشرفت یکسان قابل هستی؟

گفتم: بهیچوجه. در بعضی رشته‌ها پیشرفت کرده‌ایم. در بعضی حرکت کند داشته‌ایم و در بعضی از حرکت بازمانده‌ایم. مثلا در داستان‌نویسی و ضلعان‌خوبست. با اینکه نویسندگانی نظیر مطیع‌الدوله حجازی به داستان‌نویسی در ایران لطمه زده‌اند و سالها دختران و پسران ما را از دنیای واقعیت به دنیای رمانتیک رانده‌اند. مهبذاً نویسندگان ممتاز دیگری چون جمال‌زاده و صادق هدایت و صادق چوبک و جلال آل احمد و دیگران آثار قابل توجهی در سطح جهانی به وجود آورده‌اند و داستان‌نویسی را به واقعیت‌های زندگی مردم نزدیک کرده‌اند.

در شعر و شاعری هم پیشرفت داشته‌ایم، شعر کلاسیک ما که از فردوسی و نظامی مایه گرفت

و به دست غزل سرایان بزرگی چون سعدی و حافظ قوام یافت. بعد شادروان ملک‌الشعراء بهار و بعد عالی‌ترین و انسانی‌ترین قصیده‌ای «فغان ز جغد جنگ...» پایان یافت.

همانطور که قبلاً گفتیم انقلاب مشروطیت زبان نو و قالب نو می‌خواست و دیگر نمی‌توانست با زبان و قالبی که به استقبال نوده‌های مردم برود. به همین جهت عشقی و عارف و ایرج میرزا و سید اشرف‌البدین و عده‌ای دیگر واسطه شعر قدیم و شعر نو شدند و زمینه را برای ظهور نیماییوشیج فراهم کردند. نیماییوشیج فرزند به حق احتیاجات شعری

بعد از انقلاب مشروطیت است. البته عده‌ای از «عموستان» مابه‌عادت عادت هزارساله و عدم آشنایی با نیماییوشیج او را به دوستی دور نمی‌کنند و خیال میکنند که نیما با وزن و قافیه در شعر مخالف بوده‌است. در حالیکه نیما به وزن و قافیه در شعر عقیده داشت. منتها وزن و قافیه اوغیر از وزن و قافیه عروض است. او در نوگرایی خود به شعر قبل از اسلام توجه داشت و اندوید آلیسم را از شعر فارسی بیرون ریخت.

کار نیما را بعداً احمدشاملو و اخوان ثالث و نادرپور و سیاوش کسرانی و اسماعیل شاهرودی و

فروغ فرخ‌زاد و ودیای و دیگران کامل کرده و تحویل نسل جدیدتری دادند که اسماعیل خونی نماینده اصلی آنست. خونمایشنامه نویسی هم بیکار نبود. ما دهسال قبل بیشتر کار تئاتری ایران بر اساس ترجمه بود و از یک زمینه ژمانتیک مایه می‌گرفت. مثل داستان‌نویسی مطیع‌الدوله حجازی که قبلاً به آن اشاره شد. اما از دهسال قبل تاکنون نمایشنامه نویسی در ایران به واقعیت‌های زندگی مردم نزدیک شد و در میان نمایشنامه نویسان دهساله اخیر اوج پیشرفت مهم امثال بیضایی و ساعدی میباشد که در این راه بیشکام پوده‌وازر کوششی درخشان نور دیده‌اند.

اما در کارهای هنری باید بگویم نه تنها هیچ کاری نکرده‌ایم بلکه به کارهای گذشته هم لطمه زده‌ایم. جوان صحبت مرا قطع کرد و پرسید: حتی در موسیقی و نقاشی؟

جواب دادم: بله. حتی در موسیقی و نقاشی. از موسیقی شروع می‌کنیم. موسیقی ما یک موسیقی فتودالی است. موسیقی فتودالی یک موسیقی انفرادی می‌باشد. یعنی نوازنده‌ای تار یا کمانچه و یا تی را درقبل و با دم دهان می‌گیرد و از آن صدایی روی ریتم متناب و بیرون می‌کشد. این صداها چه می‌گویند؟ از جدایی

ها و عزت و حقارت حکایت می‌کنند و انسان را به صبر و شکیبایی و آرامش و گوشه‌نشینی دعوت می‌نمایند. این همان مخدریست که عرفان هم تجویز می‌کند. تصوف هم نسخه می‌دهد و هر دو ساخته و پرداخته روشنفکران فتودال اشراف است. درطول هزار سال گوش شنونده ایرانی را به تک‌شنوی عادت داده‌اند به طوری که بیش از دوصدا را در آن واحد نمی‌تواند بگیرد. در حالیکه گوش شنونده غربی تا هشت صدا را با هم می‌گیرد و هضم می‌کند.

یک چنین موسیقی در شرایط فعلی نمیتواند ارضاءکننده احتیاج مردم و یا حداقل نسل جوان باشد. ممکن است پیرزنان و پیرمردان زمین‌گیر به آن احتیاج داشته باشند اما جوانانی که در سطح دانشگاهها و کارخانه‌ها و شهرها در جنب و جوش هستند به دنبال موزیکی هستند که آنها را به حرکت و جنب و جوش وادارد و جوانه‌زندگی را در آنها برویاند.

موسیقی‌دانان به جای اینکه بیایند از متن موسیقی کلاسیک ما موزیکی با توجه به احتیاجات فعلی بیرون بکشند یا به ابتدال گراینده‌اند و یا در همان سطح پنجاه شصت سال قبل درجا می‌زنند. ما حتی نتوانسته‌ایم تا سطح «آرشیو مالان» هم موزیکی

عربه کنیم -

دو نقاشی وضع ما از موسیقی بدتر است . در گذشته به علت وجود تعصب مذهبی شدید نقاشان ایرانی ناچار به مینیاتور پناه برده اند . مثلا بزمی را که می بایست دو یک تابلوی حداقل یک متر در دو متر نقاشی کنند در یک سطح یک سانت در ۲ سانتی متر رسم میکردند تا زیاد به چشم نخورد . در اواخر دوره قاجاریه گرایش به صورت سازی در تابلوهای بزرگ رونق گرفت که معروفترین صورت سازان این زمان شادروان کمال الملک است .

در سی سال اخیر که نوگرایان به تحول دو نقاشی پرداختند به جای اینکه به واقعیت های زندگی مردم نزدیک شوند بیشتر وقتشان را صرف بازی با رنگ کرده اند . حتی بعضی با گرایش به سبک های منخره ای چون دادائیسم و جاباندن لنگه گیوه و یا دسته جاروب روی تابلو و یا به هم آویختن چند تیکه آهن پاره خود را جزو پیش آهنگان نقاشی مدرن جا زده اند .

هم اکنون در خانه گروهی از تازه به دوران رسیده ها که تعدادشان رو به فروشی است تابلوهائی دیده میشود که به قیمت های گزاف خریداری و به دیوار آویخته اند . در برابر مهمانان از آن ها با آب و تاب تعریف می کنند . در حالیکه جز یک مشت رنگ های غلیظ چیز دیگری نیست و در حقیقت نقاشان نوری آن ها را رنگ کرده اند .

تابلوی نقاشی موقعی ارزش دارد که بیننده خود و یا گوشه ای از زندگی خود را در آن به بیند . به دیگر سخن در نقاشی حتما باید انسان و خوشی ها و ناخوشی هایش جانی داشته باشد . اگر غیر از این باشد بهتر است نقاش به جای نقاشی دکان رنگ فروشی باز کند . ما در این سی سال حتی یک اثر نقاشی در سطح جهانی ارائه نکرده ایم . علتش هم اینست که به دلایل زیاد از محتوی کارهای هنری غریزاتییم . همانطور که فلان شاعر با بازی کردن با واژه ها مردم را گول میزند ؛ نقاش به اصطلاح متجدد هم با بازی با رنگها دارد مردم را رنگ می کند .

شما را بخدا متصفانه قضاوت کنید آیا در ایران يك تندیس ساز درست و حسابی داریم ؟ به بیند استاد تندیس ساز دانشگاه ما چه بر سر فردوسی بزرگ آورده است . آیا این فردوسی که در میدان فردوسی بر سر خرسنگی خارا ایستاده همان فردوسی رستم پرور ایرانیست ؟ تندیس ساز فقط جسم فردوسی را به ما نشان می دهد که جز مثنی گوشت و پوست و استخوان چیز دیگری نیست . در حالیکه ما میخواهیم در تندیس فردوسی روح و فکر او را به بینیم .

در سالهای اخیر تندیس ساز جوانی بنام تناولی پیدا شده است که میتوان انتظار بزرگ شدنش را تا حد جهانی داشت بشرطی که خودش هم در این راه کوشش کند . از سینما هیچی نمی گویم که اگر « گاو » به دادش نرسیده بود در هیچ جای دنیا اسمی از او نبود و میدانیم که « گاو » هم يك اثر قرص گرفته شده از تئاتر است .

ماهان گفت : پس تکلیف ما چیست ؟ باید با این اقیانوس چکار کنیم ؟

گفتم : باید ادبیات قومانی را در تمام رشته ها به مرور دور بریزیم . بزبان رسار فرنگ مردم را بپرسته کنیم . ملت ما يك دوره صنعتی قدم گذاشته و این دوره برای خود مشخصاتی دارد . نقاط ضعیف و قوی دارد که با نقاط ضعیف و قوی دوره انقراض فرنگ دارد . اقلیات و هنر ما باید خود را یا این دوره و مردمش و خواست ها و ناخواست ها سازد و رنگ کند و افکار نو را با سنت های خوب آشتی دهد و از اطردهای سنت های ناپسند نهراسد .

ماهان که تقریبا خسته شده بود پرسید : آیا زبان فعلی فارسی قادر است احتیاج وسیع علمی و تکنیکی زمان ما را تامین کند ؟ گفتم : همانطور که قبلا صحبت شد زبان فارسی از قابلیت و انعطاف بسیار برخوردار است . يك چنین زبانی می تواند نه تنها در خاورمیانه بلکه در آسیا هم در ردیف زبان های انگلیسی و فرانسه و روسی گام بردارد . زبان فارسی این قدرت را دارد که يك زبان دانشگاهی در سطح

بسیار عالی قرار بگیرد . اما متأسفانه اکثر مسئولان آموزشی و یا اداری و یا فنی وطن ما آنچنانکه شاید و باید با زبان فارسی آشنائی ندارند .

ما کتابهای بسیار در رشته های پزشکی و شیمی و فیزیک و نجوم و معماری و آبیاری و نقاشی و غیره از گذشته داریم که بر از واژه های فارسی زیبا و مردم پسند است . آن وقت بجای این واژه ها از لغت های فرنگی که تازه خود آنها هم از یونانی ها به عاریت گرفته اند استفاده می کنیم .

جوان پرسید : آیا زبان فارسی فعلی همان زبان فردوسی است ؟

گفتم : نه . این زبان سعیدی است که به وسیله قائم مقام بزرگ از طریق نامه نویسی اداری دودربار قاچار کم کم زبان رسمی ایران گردید . اما من عقیده دارم که زبان ما برای اینکه بتواند محدودیت فعلی خود را جبران کند باید بر روی مثنی قرار بگیرد که ۳ گوشه اش متعلق به فردوسی و سعیدی و انقلاب مشروطیت باشد . زبان فردوسی خالص و سلیس و خوش طنین و غیرت انگیز است اما احتیاج فعلی ما را تامین نمی کند . زبان سعیدی که تکامل یافته زبان خواجه عبدالله انصاری می باشد از نرمش و عواطف و واژه بیشتری برخوردار است ولی يك زبان نیمه اشرافی است و تکلیف دهنده و غیرت انگیز نمی باشد . انسان را هر برابر مشکلها به تسلیف و تزیین تشویق میکنند .

زبان مشروطیت که دنباله دو زبان دیگر است بیش از یکصد هزار واژه جدید در اختیار دارد که بی اندازه مشکل گشاست . و با تحولات اجتماعی و سیاسی و علمی و تکنیکی جهان امروز آشنائی دارد . البته تلفیق این ۳ گوشه مثلث زبان فارسی با فرهنگستان ایران و دانشکده های ادبیات و دبیرستانها و دبیرخانه های وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی میباشد . فرهنگستان ایران میتواند هزارها واژه زیبا و سلیس فارسی را که در هزار سال گذشته از ایران مهاجرت کرده و وارد زبان های اردو و پشتو و ترکی و عربی شده اند یا جستجو و پی گیری به

ایران برگرداند و وارد زبان فارسی کند . هم اکنون کشور ما دارای بیش از شصت هزار روستا میباشد . این شصت هزار روستا شصت هزار نام دارند که اکثر آنها بکر و زیبا و با معنا هستند . چرا از این نامها استفاده نمی کنیم ؟ متأسفانه اکثر این نامها داره در اثر بی اطلاعی و یا سودجویی بعضی از ساکنان این روستاها از بین میرود . در دوروبر دساوند روستائی هست که تا چند سال قبل نام آن « ویرانه » بود .

ساکنان روستا چون نمخواستند ویرانه نشین باشند رفتند دست و پا کردند و نام روستای خود را تغییر دادند . در حالیکه نام اصلی این روستا « ورونه » بود نه ویرانه . ورونه نام یکی از خدایان مشترک ایرانیان و هندیان قدیم است . نظیر این گونه ندانم کارها زیاد است . باید جلو تغییر و تبدیل نامهای قدیمی روستاها را گرفت و برای هر يك از این نامها کارت هویت و شناسائی صادر کرد . فلان بخشدار و با شهردار صلاحیت نام گذاری و یا نام برداری را ندارد . این کار باید به معده فرهنگستان ایران گذاشته شود . چه بهتر که تمام سازمانهای دولتی برای يك واژه فارسی در حد يك سد و یا يك کارخانه و یا يك مزرعه ارزش قابل باشد . برای اینکه يك کارخانه یا مزرعه را میتوان در مدت یکسال یا ۳ سال ساخت . اما برای به وجود آمدن يك واژه قرن ها وقت لازم است .

اوضاع فعلی جهان از نظر گسترش دانش و تکنیک طور پست که ما ناچاریم زبان صاحبان این دانشها و تکنیکها را یاد بگیریم . اما حتما باید از تظاهر و تفاخر تلفظ به زبان بیگانه دوری کنیم . در مجالس و محافل داخلی و خارجی باید فارسی صحبت کنیم و بگذاریم که مترجم زبان ما را به زبان شنوندگان ترجمه کند اگر چه خودمان زبان شنوندگان را بدانیم . حتی نمایندگان ما در سازمان ملت ها و سازمانهای وابسته به آن بکوشند تا زبان فارسی را در ردیف چند زبان رسمی قرار دهند .

بعد از یوش عربها زبان

فارسی از آن جهت دوباره زنده شد و با گرفت که سرداران صفاری و سامانی زبان عربی نمی‌دانستند و نویسندگان و مترجمان راتشویق کردند تا به فارسی شعر بگویند و قرآن را به فارسی برگردانند . اگر آنها عربی میدانستند معلوم نبود امروز زبان فارسی چه وضعی داشت .

چون گفت : با اینکه تو و ماهان میمان من هستید و برای مهمان تعیین تکلیف کردن دور از ادب است ، اما چون می‌بینم که مردو خسته‌اید اجازه می‌خواهم که طرح آخرین مطلب بامن باشد و بعد گفت و شود را پایان دهم .
گفتم : بفرمائید .

گفت : شما باین نحوه مطلب‌نویسی که در روزنامه‌ها و و نامه‌های دولتی و یا کتاب‌ها و ترجمه‌ها معمول است موافق هستی یا نه ؟

گفتم : با آری یاله نمیشود سرونه قضیه را هم آورد . بهتر است قدری در اطراف این موضوع بحث کنیم - ما الان ۳ سبک فارسی نویسی داریم که فارسی نویسی روزنامه‌ای و اداری و کتابی می‌باشد -

فارسی نویسی روزنامه‌ای ما تحرک دارد و روی احتیاج روزانه ناچار است واژه‌های جدیدی بسازد . اما چون هرروز بایدصدها ستون روزنامه‌ها را به سرعت پر کند ناچار هر واژه‌ای که زودتر دم دستش قرار بگیرد بکارمی‌گیرد و به همین جهت به اصطلاح معروف بازاری شده است .

فارسی نویسی اداری وضعش خیلی خرابست . بیشتر نامه‌ها درست به همان سبک زمان قاجار تقریر و تحریر میگردد . واژه‌ها اغلب کهنه و غیرمانوس و قیقل و جمله‌ها طویل و خسته‌کننده است . واژه‌ها با اینکه ایرانی هستند از قواعد دستوری عربی تبعیت می‌کنند .

با دادگستری که هشتاد درصد واژه قانون‌ها و آئین‌نامه‌هایش عربی است . هیچ دیلمه یا لیسانسیه فارسی‌زبان قادر به فهمیدن متن قانون‌های دادگستری ایران نیست . اصولاً زبان قانون‌های ایران با زبان مردم عادی فرق دارد . معلوم نیست بچه علت این واژه‌ها را

به فارسی بر نمی‌گردانند . تاچندی قبل به جای رفراندوم جمله طویل و غیرمانوس « مراجعه به افکار عمومی » را بکار میبردیم . در حالیکه این روزها که عنوان دو واژه‌ای « همه بررسی » را در روزنامه‌ها می‌بینیم تاسف میخورم که چرا تا بحال از آن غافل بودیم . دولت باید بااستخدام عده

کثیری از لیسانسیه‌های زبان فارسی و تربیت آنان در یک کلاس ۳ ماهه آنها را در دبیرخانه وزارت‌خانه‌ها و موسسه‌های دولتی و شهرداری‌ها بکار گمارد تا کم کم زبان اداری را به زبان مردم نزدیک کرده و واژه‌ها را تابع دستورزبان فارسی کنند .

هم چنین هیئتی از زبان‌شناسان را در دادگستری بنشانند تا هر قانونی را که اصلاح میشود و یا برای اولین بار تهیه می‌گردد به زبان مردم تنظیم و تسلیم مجلسی های قانون‌گذاری کنند .

زبان سوج زبان کتابیست . به عقیده من بهترین زبان فارسی کتابی در پنجاه شصت سال اخیر زبان کتاب « حاجی‌بابا اصفهانی » و کتاب « چنگیزخان » است . اولی ساده و زیبا و نرم و پرورده و نزدیک به زبان مردم امروز و دومی ساده و خوش‌طنین و غیرتخرا و نزدیک به زبان فردوسی می‌باشد . اگر بتوانیم از تلفیق این دو زبان زبان دیگری بیرون بکشیم میشود همان زبانی که قبلاً درباره‌اش صحبت کردم و گفتم که باید روی مینت زبان‌های فردوسی و سعدی و مشروطیت بنا گردد .

محمد قاضی در ترجمه « دون کیشوت » به این حد نزدیک شده اما به آن نرسیده است . آرزو دارم که خود او و یا دیگری چنین زبانی را بیابند .

زبان فارسی یک زبان نجیب و رسا و غیرتی و در عین حال نرم و دلنشین است . هیچ‌یک از نوشته‌های خوب هزار ساله ما با خواننده گستاخی نمی‌کند و یا مستقیماً او را مخاطب قرار نمی‌دهد . برای مخاطب قرار دادن ضمیر سوم شخص مفرد و یا ضمیر اول شخص جمع را بکار می‌گیرد . ضمیر دوم شخص مفرد هیچوقت طرف گفتگو و یا سوال و جواب و یا توهین قرار نمی‌گیرد . متأسفانه درسالهای

اخیر در کتاب نویسی و یا گزارش نویسی ضمیر دوم شخصی مفرد بصورت بسیار زنده‌ای مخاطب و پامتم میشود . درحالیکه اگر عیب و نقصی درکارها باشد و یا مسئولیتی گریبان‌گیرگردداشخاص اول و دوم و سوم همه باید مؤاخذه شوند .

این نحوه کتاب متأسفانه به وسیله شادروان جلال آل‌احمد متداول گردید و گروهی از نویسندگان جوان راهم دربر گرفت . جلال آل‌احمد ضمن اینکه مزایای اخلاقی و ادبی فراوانی داشت باید قبول کرد که سبک نویسندگی‌اش جسورانه و آمرانه و خشن و بی قاعده بود . عده‌ای می‌گویند که از ناصر خسرو متأثر بود . درحالی که سفرنامه ناصر خسرو به هیچوجه چنین خصوصیتی را ندارد .

در ماههای اخیر گزارشی از وضع انگلستان در روزنامه‌اطلاعات خواندم که جوانی بنام شهیدی آن را نقل کرده بود . گزارش به آن خوین متأسفانه با همین سبک که از آن انتقاد کردیم تحریر شده بود .

گزارش‌کننده برای تجسم بدی‌ها و ناراحتی‌ها و بلاها بجای اینکه خود انگلیسی دست اندر کار را به این‌جا و آن‌جا ببرد و یا حداقل خودش که ناظر بوده پیشگام‌گردد ، ایرانی از همه‌جا بی‌خبر را به این سو و آن‌سو کشیده بود و مرتب باو می‌گفت اگر تو فلان کار را می‌کردی و یا تو فلان چیز را می‌خوردی و یا فلان جا میرفتی فلان‌طور میشد . خلاصه معلوم شد که گناهکار اصلی « تو » میباشد و من و او اصلاً تقصیری نداریم . بهرحال زبان کتابی ما باید نجابت و اصالت خود را بازیابد و بین زبان محاوره و کتاب و با همانطور که جلوتر صحبت شد بین زبان ترجمه کتابهای « حاجی‌بابا اصفهانی » و « چنگیزخان » جای خود را مشخص کند .

گفت و شود ما در اینجا به پایان رسید و همانطور که جوان خواسته بود به سوخی و خنده پرداختیم .

تهران یکشنبه چهارم شهریور ۱۳۵۲

